

«امامت» در کلام شیعه امامیه

(با توجه به منابع اهل سنت)*

□ غلامحسین زینلی

□ محقق و نویسنده حوزه علمیه قم

چکیده

زندگی آدمی بر اساس اعتقاداتش، رنگ و بوی خاصی می‌گیرد و بسیاری از تمایزهای میان انسانها به عقاید آنان برمی‌گردد. در میان مسلمانان نیز بر اساس همین اعتقادات و تقسیم آنها، گروههای مختلفی ایجاد شده است. از این میان به دو گروه اصلی شیعه و سنی می‌توان اشاره کرد که از همان روزگاران نخست اسلام حیات خود را آغاز کرده‌اند. علی‌رغم اشتراکات فراوانی که دارند و همه یکتاپرستند و پیامبر واحد دارند و به یک قبله نماز می‌خوانند و کتاب آنان یکی است و همین مایه اتحاد و بقای آنان تا امروز گردیده است، اختلافاتی نیز با هم دارند. یکی از این اختلافات، اختلاف در اصل امامت است که شیعه آن را از اصول دین و انتخاب و معرفی امام را شأن خدا و رسول او و اهل سنت، آن را بر عهده مردم می‌دانند. این مقاله با استناد به کتابها و منابع اهل سنت به بررسی دیدگاه شیعه درباره امامت می‌پردازد.

واژگان کلیدی: امامت، شیعه، اهل سنت، اکمال دین، اصول دین، فروع دین.

مقدمه

افزون بر اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد، اعتقاد به امامت مهم‌ترین ویژگی‌ای است که پیروان مذهب شیعه امامیه را از پیروان سایر مذاهب اسلامی متمایز می‌سازد؛ هرچند تشیع برای اثبات عقاید و باورهای مذهبی خود، از جمله مسئله «امامت» به آثار دیگران نیازی ندارد، این افتخار را دارد که می‌تواند مهم‌ترین مبانی اعتقادی خود را از جمله مسئله «امامت»، بر اساس معتبرترین منابع پیروان سایر مذاهب اسلامی به اثبات رساند. حال آنکه مخالفان تشیع هیچ‌گاه قادر نیستند مسائل خاص مذهبی خود را با استناد به منابع معتبر تشیع اثبات کنند. این مسئله که آیا امامت جزء اصول دین است یا فروع آن، از مهم‌ترین تفاوت‌های تشیع و تسنن در بحث امامت است.

تشیع امامت را حقی الهی و از اصول دین می‌داند و معتقد است، این حق فقط در اختیار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و ایشان حق دارند و می‌توانند امام مسلمانان و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را تعیین کنند. در حالی که اهل سنت معتقدند، امامت حقی بشری و از فروع دین است و خود مسلمانان وظیفه دارند برای جامعه اسلامی، امام و پیشوا انتخاب کنند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره، هیچ اقدامی نکرده و هیچ سخنی بیان نفرموده‌اند، بلکه با سکوت خود، این مسئله را به اصحاب و دیگر آحاد امت اسلامی واگذار نموده تا هر کسی را شایسته یافتند، به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام مسلمانان تعیین کنند. ما در این مقاله در صدد نقد این دیدگاه اهل سنت نیستیم، هرچند این دیدگاه، فاقد دلیل است و افزون بر آن، دلایل متعددی در صحاح و سنن و مسانید و دیگر آثار دست اول آنان وجود دارد که دیدگاه فوق را نفی می‌کند.

اینکه گفتیم امامت حق و منصبی الهی است، حقیقتی است که در احادیث صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت آمده است. از جمله:

۱. مورخان و سیره‌نگاران مسلمان نوشته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به سراغ قبیله بنی عامر بن صعصعه رفتند تا آنان را به دین خدا فراخوانند، و از آنان خواستند تا ایشان را در اجرای رسالتشان یاری دهند. یکی از افراد آن قبیله به نام بیحیره بن

فراس در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «أرأيت إن نحن تابعناك على أمرك ثم أظهرك الله على من يخالفك، أیكون لنا الأمر من بعدك؟»؛ اگر ما از تو پیروی کنیم و خدا تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا امر خلافت را پس از خود به ما واگذار می‌کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: «الأمر لله يضعه حيث يشاء» (مسلم، ۱۳۹۸: کتاب اماره، باب ۱)؛ امر خلافت در دست خداست (نه در اختیار من) و هر جا که بخواهد، آن را قرار می‌دهد.

پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به بیحیره بن فراس، به صراحت این دیدگاه شیعه امامیه را تأیید می‌کند که تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از حقوق خدا و رسول است نه از حقوق مردم و تنها خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانند درباره این منصب الهی تصمیم بگیرند و هر کس را که شایسته تشخیص دهند، به سمت جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزینند.

۲. دانشمندان اهل سنت در صحاح، سنن و مسانید و دیگر آثار معتبر خود، روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که طبق آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد جانشینان خود و خلفای امت اسلامی را دوازده تن معرفی کرده و برای آنان اوصافی نیز برشمرده‌اند. نمونه‌ای از روایات مورد نظر را که مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، چنین است: «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة، أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش» (ابن هشام، بی‌تا: ۶۶/۲؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ۱۳۹/۳-۱۴۰؛ ابن حبان، ۱۴۰۷: ۸۹/۱-۹۰؛ حلبی، بی‌تا: ۳/۲؛ کاندهلوی، بی‌تا: ۶۹/۱)؛ همواره دین خدا استوار و پابرجاست تا آنکه قیامت به پا شود یا دوازده نفر خلیفه برای شما وجود داشته باشند که همگی آنان از قریش‌اند.

در نقل دیگری از روایت فوق آمده است: «يكون لهذه الأمة اثنا عشر خليفة، كلهم من قريش» (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۱۰۶/۵؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۹۸/۲؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ۳۳/۱۲)؛ برای این امت دوازده نفر خلیفه وجود خواهند داشت که همه آنان از قریش‌اند.

در حدیث عبدالله بن مسعود آمده است: «إنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة؟ قال: اثنا عشر كعدّة نعباء بني إسرائيل» (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۵۵/۲؛ حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۵۰/۱۴؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۳۴۴/۵؛ ابن حجر، بی‌تا: ۲۱۱/۱۳؛ البانی، ۱۴۱۵: ۷۱۹/۲-۷۲۰).

مسروق بن اجدع که خود از بزرگان تابعان است، می‌گوید:

ما در کوفه، نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می‌آموخت. مردی از او پرسید: ای اباعبدالرحمان! آیا شما [اصحاب پیامبر ﷺ] از آن حضرت پرسیدید که این امت چند نفر خلیفه خواهد داشت؟ ابن مسعود در پاسخ گفت: از هنگامی که به عراق آمده‌ام، تو نخستین کسی هستی که از من چنین پرسشی می‌کنی. آنگاه افزود: آری، ما از پیامبر ﷺ این سؤال را پرسیدیم و آن حضرت در پاسخ ما فرمود: «دوازده تن خواهند بود به تعداد نقبای بنی اسرائیل».

چنان که می‌بینید، رسول خدا ﷺ در این احادیث، هم عدد خلفای امت اسلامی را تعیین کرده‌اند و هم اوصاف آنان را مشخص نموده‌اند. مثل اینکه همه آنان از قریش‌اند؛ خلفای کل امت اسلامی هستند نه بخشی از امت؛ قوام و استواری دین دائر مدار وجود خلفای دوازده‌گانه است؛ دوران خلافت آنان پس از پیامبر ﷺ آغاز می‌شود (طبرانی، ۱۴۰۴: ۲۱۶/۲؛ اصفهانی، ۱۴۰۹: ۳۳۳/۴؛ ترمذی، السنن: کتاب فتن، باب ۴۶)؛ افرادی صالح‌اند (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۶۱۸/۳؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۱۹۰/۵؛ بخاری، التاريخ الکبیر: ۴۱۱/۸)؛ وجودشان مایه عزت اسلام و عزت خلافت است (مسلم، ۱۳۹۸: کتاب اماره، باب ۱).

تعیین عدد خلفا و نیز تعیین اوصاف و شرایط آنان از سوی پیامبر ﷺ، به وضوح بیانگر آن است که تعیین جانشین پیامبر ﷺ و امام مسلمانان، حق خدا و پیامبر ﷺ است نه مردم؛ چرا که اگر این امر از حقوق مردم بود، معنا نداشت که پیامبر ﷺ حقوق آنان را نادیده گرفته، خود، عدد خلفای امت اسلامی را تعیین نماید و شرایط و اوصاف آنان را نیز مشخص کند. بلکه باید هم تعیین عدد و هم بیان اوصاف و شرایط خلفای مسلمانان را به خود آنان واگذار می‌نمود و خود آنان، اوصاف کسی را که به جانشینی پیامبر ﷺ برمی‌گزینند، تعیین می‌کردند.

حال آنکه پیامبر ﷺ چنین حقی را برای اصحاب و دیگر آحاد امت اسلامی قائل نشده و شخصاً به تعیین عدد و شرایط لازم برای خلفای دوازده‌گانه امت اسلامی، اقدام کرده‌اند.

آری، نفس تعیین عدد و بیان شرایط، به ویژه بیان شرط خاصی مانند قرشی بودن، تردیدی باقی نمی‌گذارد که پیامبر ﷺ در این احادیث، به افراد خاصی نظر داشته‌اند.^۱

۱. مجموعه عدد و اوصاف ذکر شده در احادیث خلفای اثنا عشر، جز بر امامان دوازده‌گانه صدق نمی‌کند.

نیز بیان شرایط یادشده برای جانشینان دوازده‌گانه پیامبر ﷺ، از قبیل تعیین شرایط برای قاضی و امام جماعت و... نیست؛ زیرا در مسئله قاضی و امام جماعت، اولاً عدد ذکر نکرده‌اند، ثانیاً شرایطی که پیامبر ﷺ برای این مسائل بیان کرده‌اند (از قبیل علم و عدالت و...) شرط عام است و برای هر مسلمانی از هر قوم و ملتی، دست‌یافتنی است. در حالی که شرط قرشی بودن، شرط خاصی است و برای اکثر قریب به اتفاق مسلمانان در سراسر جهان، تحصیل‌شدنی و دست‌یافتنی نیست. این شرط، حقوقی را برای یک قبیله یا یک خانواده، اثبات و حقوقی را از سایر مردم مسلمان در سراسر جهان اسلام، سلب می‌کند. اگر تعیین جانشین پیامبر ﷺ و امام مسلمانان را حق مردم بدانیم - چنان که اهل سنت این‌گونه پنداشته‌اند - تعیین شرط قرشی بودن از سوی پیامبر ﷺ با حقوق مسلمانان در تباین آشکار است.

نیز نظر به اینکه نمی‌توان پیامبر معصوم الهی را به نقض حقوق مشروع مردم مسلمان متهم کرد، باید بپذیریم که تعیین جانشین پیامبر ﷺ و امام مسلمانان، از حقوق خدا و پیامبر ﷺ است نه از حقوق مردم، چه اگر تعیین جانشین پیامبر ﷺ از حقوق مردم باشد، باید آنان بتوانند به هر شکلی که تشخیص می‌دهند، در حقوق خود تصرف کنند. به هر تعدادی که می‌خواهند و از هر قوم و قبیله‌ای که می‌خواهند، امام مورد نظر خود را تعیین کنند، در حالی که چنان که گذشت، رسول خدا ﷺ چنین اجازه‌ای را به مردم نداده و چنین حقی را برای آنان قائل نشده‌اند.

۲. امامت، اصلی از اصول دین

اینکه گفتیم، امامت اصلی از اصول دین است نه فرعی از فروع آن، حقیقتی است که اسناد و مدارک موجود در آثار دست اول فریقین، صحت آن را تأیید می‌کند. پیش از آنکه به بیان دلایل این مسئله پردازیم، شایسته است ببینیم اصولاً چه مسائلی را می‌توان جزء اصول دین و چه مسائلی را جزء فروع آن قرار داد. به باور ما و چنان که از نام آن نیز پیداست، مسائلی را می‌توان جزء اصول دین قرار داد که جزء مسائل ریشه‌ای دین باشد و پایه و اساس دیگر مسائل دین به شمار آید، به گونه‌ای که دین خداوند جز به وسیله آن مسائل به کمال نرسد و وظایف مسلمانان جز با

اعتقاد و عمل به آن مسائل، انجام نگیرد و پذیرفته نشود؛ مانند: توحید، نبوت، معاد. چنان که خواهیم دید، از دیدگاه شیعه امامیه، امامت که به معنای «وصایت» و جانشینی پیامبر ﷺ می‌باشد نیز دارای ویژگی‌های فوق بوده، جزء اصول دین است؛ زیرا ریشه بسیاری از مسائل مهم اسلام به مسئله امامت باز می‌گردد. توحید واقعی و نیز چهره واقعی پیامبر ﷺ و نبوت را به وسیله امام می‌توان شناخت. اگر در مباحث خداشناسی و پیامبرشناسی، مقایسه‌ای اجمالی میان نهج البلاغه و صحیح بخاری و مسلم داشته باشیم، می‌بینیم که میان خداشناسی و پیامبرشناسی نهج البلاغه و خداشناسی و پیامبرشناسی صحیح بخاری و مسلم، تفاوت زیادی وجود دارد.

تفسیر صحیح قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ، فقط توسط امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام میسر است، نه کس دیگر. خداوند دین خویش را به وسیله امامت کامل کرده و نعمتهای خود را به وسیله امامت بر بندگان، تمام نموده است (مائده/۳). پیامبر ﷺ مرگ بدون شناخت امامت را مرگ جاهلی دانسته و قبول شدن اعمال و عبادات مسلمانان را به شناخت و محبت امامان اهل بیت عترت مشروط نموده (طیالسی، بی‌تا: ۲۵۹؛ ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۴۴/۳) و راه دستیابی امت اسلامی به وحدت را تمسک به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام دانسته است. نیز در حدیث متواتر ثقلین تنها راه استمرار هدایت امت اسلامی را پس از خود، تمسک به قرآن و عترت دانسته است.^۱

اینکه پیشتر گفتیم، امامت به معنای «وصایت» است، بدان جهت است که تعیین وصی و جانشین، سیره مستمر همه پیامبران الهی، از جمله پیامبر اکرم ﷺ بوده است.

وصایت در میان پیامبران پیشین

واژه «وصی» در لغت به معنای «جانشین و سفارش‌دار» است؛ یعنی کسی که وصیت‌کننده او را برای اجرای وصیت و تداوم اهداف خود تعیین کرده باشد. بر اساس نوشته‌های مورخان مسلمان، پیشینه مسئله «وصایت» در تاریخ جهان به روزگار نخستین پیامبر الهی، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، ابوالبشر، باز می‌گردد. وی در

۱. «... إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدی... کتاب الله... و عترتی...» (طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۵۳/۵؛ ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۱۵۳، ۱۵۴ و ۱۵۵؛ هبلی، ۱۴۱۴: ۲۵۶/۹؛ سمهودی، بی‌تا: ۲۳۶؛ ترمذی، نوادر الاصول: ۶۸).

آخرین روزهای حیات خویش، به دستور خداوند، فرزند ارشد خود شیث را که بافضیلت‌ترین فرزندش به شمار می‌رفت، وصی خویش قرار داد (طبری، بی‌تا: ۱۵۸/۱؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۴۶/۱؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ۱۰۹/۱؛ یعقوبی، ۱۴۱۳: ۳۲/۱؛ مسعودی، ۱۹۸۹: ۳۸/۱؛ قرمانی، ۱۴۱۲: ۵۳/۱؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۹/۱؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۵: ۲۰؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۲۶/۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۱۹). شیث نیز در پایان زندگی، فرزندش انوش را وصی خود ساخت و میراث نبوت را نزد او به ودیعت نهاد (طبری، تاریخ: ۱۶۴/۱؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۵۰/۱؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ۱۱۱/۱؛ یعقوبی، ۱۴۱۳: ۳۳/۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۲؛ همو، ۱۹۸۹: ۲۸/۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۳۰/۱).

انوش نیز فرزندش قینان و قینان، فرزندش مهلائیل را به وصایت خویش برگزید. مهلائیل، فرزندش یرد و یرد، فرزندش اُخنوخ را وصی خود نمود و اخنوخ که همان ادريس پیامبر است، فرزندش متوشلخ را به وصایت برگزید (طبری، بی‌تا: ۱۶۴/۱؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۵۱/۱ و ۵۲؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ۱۱۱/۱؛ یعقوبی، ۱۴۱۳: ۳۳/۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۳۰/۱؛ مسعودی، ۱۹۸۹: ۳۹/۱). نوح پیامبر فرزندش سام را وصی خود نمود (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۶۷/۱؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ۱۳۶/۱؛ شیخ صدوق، بی‌تا: ۳۶۹/۲؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱).

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به دستور خداوند، فرزندش اسماعیل را به وصایت برگزید و میراث نبوت را نزد او به ودیعت نهاد (مسعودی، ۱۴۰۹: ۴۶).

اسحاق در روزهای پایان زندگی خود به دستور خداوند فرزندش یعقوب را وصی خود نمود و میراث نبوت را به او سپرد (همان: ۴۹) و یعقوب، یوسف را وصی خود قرار داد (همان: ۵۱). موسی عَلَيْهِ السَّلَام در روزهای پایان زندگی به دستور خداوند پسرعمویش یوشع بن نون را وصی خود کرد و میراث نبوت را به او سپرد و اطاعت از او را بر بنی اسرائیل واجب ساخت (مسعودی، ۱۴۰۹: ۶۶؛ یعقوبی، ۱۴۱۳: ۷۳/۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۲۲۱/۶). عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز در آخرین روزهای زندگی طبیعی خود، یارانش را جمع کرد و در حضور آنان شمعون را وصی خود قرار داد و میراث نبوت را به او سپرد (مسعودی، ۱۴۰۹: ۸۹؛ شیخ صدوق، بی‌تا: ۳۷۰/۲؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۲۳).

چنان که می‌بینید، مسئله «وصایت» در روزگار همه پیامبران الهی وجود داشته و هر پیامبری در روزهای پایان عمر، به دستور خداوند برای خود وصی تعیین می‌کرده است و مسئله تعیین وصی، جزء سیره مستمر پیامبران پیشین بوده است.

جالب توجه اینکه در سنت رسول خدا ﷺ نیز احادیث صحیحی هست که مباحث گذشته را تأیید می‌کند؛ از جمله، در حدیثی از آن حضرت آمده است: «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و إنّ علیّاً وصیّی و وارثی» (ابن عساکر، ۱۴۱۷: ۳۹۲/۴۲؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱۱۸؛ ابن جوزی، ۱۴۰۱: ۴۸)؛ برای هر پیامبری وصیّ و وارثی وجود دارد و وصیّ و وارث من است.

در حدیث صحیح دیگری، پیامبر ﷺ خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: «... و وصیّی خیر الأوصیاء، و أحبُّهم إلی الله و هو بعلک...» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۲۶۰/۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۵۷/۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷: ۱۳۰/۴۲)؛ ... و وصیّ من بهترین اوصیا و محبوب‌ترین آنان نزد خداوند است و او شوهر تو است....

رسول خدا ﷺ در حدیث نخست به دو مطلب تصریح کرده‌اند: اول اینکه همه پیامبران وصی داشته‌اند. دوم اینکه آن حضرت نیز در ادامه سیره مستمر پیامبران پیشین، برای خود وصیّ برگزیده‌اند و وصیّ ایشان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. پیامبر در حدیث دوم تصریح کرده‌اند که علی بن ابی‌طالب علیه السلام وصیّ ایشان است و چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله افضل و اشرف انبیاست، وصیّ ایشان نیز بهترین اوصیا و محبوب‌ترین آنان نزد خداوند است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در سال سوم بعثت و پس از نزول آیه «و أنذر عشیرتک الأقربین» در جمع فرزندان عبدالمطلب نیز با اشاره به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمودند: «هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم. فاسمعوا له و أطيعوا» (بغوی، ۱۴۰۵: ۲۷۸/۴ و ۲۷۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷: ۴۹/۴۲؛ طبری، تهذیب الآثار: ۶۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۶۴/۳؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۱۱۶/۱ و ۱۱۷؛ طبری، تاریخ: ۳۱۹/۲)؛ این (علی علیه السلام) برادر و وصیّ و جانشین من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید.

حال به بررسی دلایل مورد نظر پرداخته و از آن میان، دو دلیل از قرآن و سنت را بررسی می‌کنیم.

آیه اکمال دین

سوره مائده که آیه اکمال دین جزء آن است، به اتفاق همه مفسران، سوره‌ای مدنی

است. ابن عباس، مجاهد، قتاده، ابوجعفر بشر و شعبی گفته‌اند: سوره مائده مدنی است، جز آیه «الیوم أكملت لکم دینکم» که در حجّة الوداع در مکه نازل شده است (طوسی، بی‌تا: ۴۱۳/۳؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۵۷/۳؛ آلوسی، بی‌تا: ۴۷/۶). از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (شوکانی، بی‌تا: ۳/۲ و ۴؛ آلوسی، بی‌تا: ۴۷/۶) و شماری از صحابه (سیوطی، ۱۴۱۴: ۴/۳؛ آلوسی، بی‌تا: ۴۷/۶؛ شوکانی، بی‌تا: ۳/۲؛ طوسی، بی‌تا: ۴۱۳/۳) نیز سخنانی نقل شده که بیانگر مدنی بودن این سوره است. عموم مفسران به پیروی از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله این سوره را مدنی دانسته‌اند (سیوطی، ۱۴۱۴: ۳/۳ و ۴؛ زمخشری، بی‌تا: ۵۹۰/۱؛ رشید رضا، بی‌تا: ۱۱۶/۶؛ ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۳۳۰/۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۵۶/۵). شماری از مفسران، پا فراتر نهاده، مدنی بودن سوره مائده را مسئله‌ای اجماعی دانسته‌اند (قرطبی، ۱۹۶۵: ۳۰/۶؛ شوکانی، بی‌تا: ۳/۲ و ۴؛ ثعالبی، ۱۴۱۷: ۴۰۴/۱).

همچنین سوره مائده آخرین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. این حقیقت، هم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و هم شماری از صحابه، مانند محمد بن کعب قرظی، عایشه (شوکانی، بی‌تا: ۳/۲ و ۴؛ آلوسی، بی‌تا: ۴۷/۶؛ قاسمی، ۱۳۹۸: ۴/۶)، عبدالله بن عمرو، ابومیسره (سیوطی، ۱۴۱۴: ۴/۳؛ طوسی، بی‌تا: ۴۱۳/۳؛ شوکانی، بی‌تا: ۳/۲)، ابن عباس، عبدالله بن عمر (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳/۲؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۵۷۹/۱) و... به آن اذعان کرده‌اند.

آیه اکمال دین، آخرین آیه قرآن

گرچه در میان صحابه و به پیروی از آنان در میان مفسران و محدثان اهل سنت، در مورد نزول آخرین آیه قرآن کریم، دیدگاه‌های مختلف و گاه متضادی به چشم می‌خورد، این مقدار اختلاف در مورد چنین مسئله مهمی، آن هم در آخرین روزهای عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله تا حدودی غیر متعارف و سؤال انگیز است.

اما مقبول فریقین و مورد تأیید ظواهر قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام، آن است که آخرین آیه‌ای که بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، آیه اکمال دین است.

دانشمند بزرگ اهل سنت، سیوطی، پس از نقل دیدگاه‌های مختلف صحابه درباره آخرین آیه قرآن کریم می‌نویسد:

دیدگاههای صحابه یادشده با یک مشکل مهم مواجه است؛ یعنی در کتاب خداوند، دلیلی وجود دارد که دیدگاههای یادشده را نفی می‌کند و آن، آیه اکمال دین است: «الیوم أكملت لكم دينكم...». این آیه در حجة الوداع و در عرفه نازل شده و ظهور در این دارد که همه فرایض و احکام، پیش از این آیه کامل شده و این آیه، آخرین آیه‌ای است که نازل شده است و جمعی مانند: ابن عباس و سُدی و... به این معنا تصریح کرده و گفته‌اند: این آیه، آخرین آیه‌ای است که نازل شده و پس از آن هیچ حلال و حرامی نازل نشده است (سیوطی، ۱۹۷۳: ۲۸/۱).

چنان که اشاره شد، امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) هم از جدشان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایاتی نقل نموده و هم خودشان احادیثی بیان داشته‌اند که نشان می‌دهد آیه اکمال دین، آخرین آیه‌ای است که نازل شده است. از امام باقر (علیه‌السلام) نقل است که فرمود: فرایض یکی پس از دیگری نازل شد و ولایت، آخرین فریضه‌ای بود که نازل شد و خداوند این آیه را نازل کرد: «الیوم أكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي...».

امام باقر (علیه‌السلام) سپس فرمود:

خداوند می‌فرماید: پس از این فریضه، بر شما فریضه‌ای نازل نخواهم کرد (عیاشی، ۱۴۱۱: ۳۲۲/۱؛ حویزی، بی‌تا: ۵۸۷/۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۶۲/۱؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۱۰/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۴۴۴/۱).

آیه اکمال دین نیز مؤید نظر امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) است؛ چه این آیه خود ظهور و بلکه صراحت دارد که آخرین آیه‌ای است که نازل شده و احکام الهی به وسیله آن کامل شده است. اگر چنان که از شماری از صحابه نقل شده، پس از این آیه، آیاتی نازل شده باشد، به کار بردن تعبیر «اکمال دین» در این آیه درست نمی‌بود، بلکه باید می‌گفت: دین به وسیله آیاتی که پس از این آیه نازل می‌شود، کامل می‌گردد، در حالی که آیه اکمال، صراحت دارد که دین با نزول این آیه کامل شده است.

مضاف بر این، شماری از مفسران اهل سنت نیز آیه اکمال دین را آخرین آیه قرآن کریم دانسته‌اند؛ از آن جمله‌اند: خازن بغدادی، بغوی، آلوسی، رشید رضا، فخر رازی، قاسمی، و... (بغدادی صوفی، بی‌تا: ۴۶۴/۱؛ بغوی، ۱۴۰۵: ۲۰۷/۲؛ آلوسی، بی‌تا: ۶۰/۶؛ رشید رضا، بی‌تا: ۱۵۴/۶؛ فخر رازی، ۱۴۱۵: ۲۸۸/۴؛ قاسمی، ۱۳۹۸: ۴۶/۶).

زمان و مکان نزول آیه اکمال دین

نزول آیه اکمال دین در حجة الوداع، مورد اتفاق مفسران فریقین است، اما اختلاف در این است که زمان و مکان نزول آن در حجة الوداع کی و کجاست. در این باره در منابع فریقین سه قول مهم وجود دارد:

۱. قول اهل بیت (علیهم‌السلام)

به عقیده امامان اهل بیت (علیهم‌السلام)، آیه مورد نظر در روز پنجشنبه هیجدهم ذی حجه، در بازگشت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از حجة الوداع در جحفه نازل شده است. پیامبر به دستور خداوند کاروان حاجیان را نگه داشت و در میان آنان به ایراد خطبه پرداخت و ولایت علی (علیه‌السلام) را به آنان ابلاغ نمود.

امام صادق (علیه‌السلام) از پدراناش از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل می‌کند که فرمود: روز غدیر خم افضل اعیاد امت من است. در آن روز خداوند به من فرمان داد تا برادرم علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) را به پیشوایی امتم نصب کنم تا پس از من به وسیله او هدایت شوند. خداوند در آن روز، دین را کامل کرد و نعمت را بر اتمم تمام نمود و اسلام را به عنوان دین آنان برگزید (حویزی، بی‌تا: ۵۸۹/۱).

از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) و امام باقر (علیه‌السلام) و دیگر امامان اهل بیت نیز احادیثی با مضامین فوق نقل شده است (همان: ۵۸۹/۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۶۲/۱؛ طوسی، بی‌تا: ۴۳۵/۳؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۱۰/۲).

۲. مفسران موافق اهل بیت (علیهم‌السلام) از اهل سنت

شماری از مفسران و محدثان اهل سنت نیز از طریق شماری از صحابه از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) احادیثی را نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد، آیه مورد نظر در روز غدیر خم و پس از اعلان ولایت علی (علیه‌السلام) توسط رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل شده است خطیب بغدادی با سند صحیح^۱ از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

هر کس روز هیجدهم ذی حجه را روزه بدارد، برای او شصت ماه روزه نوشته می‌شود و آن، روز غدیر خم است. هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دست علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) را

۱. همه رجال سند این روایت، افرادی موثق و مورد تأیید رجال‌شناسان برجسته اهل سنت‌اند.

گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟» قالوا: بلى يا رسول الله! قال: «من كنتُ مولاهُ فعلىّ مولاهُ». فقال عمر بن الخطاب: بخ بئح لك يا ابن ابى طالب، أصبحت مولى و مولاه كلّ مسلم، فأنزل الله ﴿اليوم أكملت لكم دينكم﴾ (خطيب بغدادى، بی تا: ۲۹۰/۸)؛ آیا من پیشوا و سرپرست مؤمنان نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! پیامبر ﷺ فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. به دنبال آن، عمر بن خطاب گفت: خوشا به حالت ای فرزند ابوطالب که مولای من و مولای همه مسلمانان شدی! بلافاصله خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم...﴾.

حدیث فوق را حاکم حسکانی حنفی، ابن عساکر، خوارزمی، ابن مغزالی، سبط ابن جوزی حنفی، حمّوئی حنفی و... نیز نقل کرده‌اند (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۲۰۰/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷: ۲۳۳/۴۲، ۲۳۴، ۲۳۷؛ خوارزمی، بی تا: ۱۳۵؛ ابن مغزالی، ۱۴۰۲: ۱۹؛ ابن جوزی، ۱۴۰۱: ۳۶؛ جوینی، ۱۳۹۸: ۷۲/۱).

از ابوسعید خدری، صحابی دیگر پیامبر ﷺ نیز حدیث صحیحی با مضمون فوق نقل شده است. وی می گوید:

إنّ النبی ﷺ دعا الناس إلى علی فأخذ بضبعیه فرفعهما ثمّ لم یترقا حتی نزلت هذه الآية: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتی﴾. فقال رسول الله ﷺ: «الله أكبر علی إكمال الدين و إتمام النعمة و رضا الربّ برسالتي و الولاية لعلی (من بعدی) (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۲۰۰/۱؛ خوارزمی، بی تا: ۱۳۵؛ جوینی، ۱۳۹۸: ۷۲/۱؛ قاسمی، ۱۳۹۸: ۴/۶ و ۵۰)؛ پیامبر مردم را به (ولایت) علی (ع) فرا خواند و بازوی او را گرفت و بالا برد. هنوز متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتی﴾. به دنبال آن رسول خدا ﷺ فرمود: الله أكبر از کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من.

چنان که دیدیم، حدیث ابوهریره و ابوسعید خدری نیز صراحت دارد که آیه اکمال دین در غدیر خم و درباره علی (ع) نازل شده است.

۳. قول عمر بن خطاب

اکثر مفسران اهل سنت به پیروی از سخن عمر بن خطاب بر این باورند که آیه

۱. شایان یادآوری است که خطیب بغدادی حدیث فوق را با دو سند صحیح نقل کرده است.

اکمال دین در حجة الوداع و در روز عرفه، در عرفات بر پیامبر ﷺ نازل شده است (بیضاوی، ۱۴۲۱: ۴۱۸/۱؛ ابوالسعود، بی تا: ۶/۳؛ بغدادی صوفی، بی تا: ۴۶۳/۱ و ۴۶۴؛ فخر رازی، ۱۴۱۵: ۲۸۶/۴؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۱۶/۳ و ۱۷؛ زمخشری، بی تا: ۵۹۳/۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۴/۲؛ طبری، ۱۴۲۰: ۴۱۸/۴؛ و...). بخاری و مسلم نوشته‌اند:

روزی یک نفر یهودی به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! در کتاب شما آیه‌ای وجود دارد که آن را می خوانید، اگر آن آیه بر ما یهودیان نازل شده بود، ما روز نزول آن را برای همیشه عید می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ مرد یهودی گفت: آیه ﴿اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتی و رضیت لكم الإسلام ديناً﴾. عمر گفت: ما آن روز و مکانی را که آیه در آن بر پیامبر نازل شده می شناسیم. این آیه در روز جمعه‌ای که مصادف با روز عرفه بود و پیامبر در عرفات بودند، نازل شده است (بخاری، الصحيح: کتاب الایمان، باب ۳۲؛ کتاب المغازی، باب ۷۳؛ کتاب الاعتصام بالکتاب و السنّة، حدیث اول؛ کتاب التفسیر، باب ۱۰۹؛ مسلم، ۱۳۹۸: کتاب التفسیر، ح ۵-۳).

نقد و بررسی اقوال

قول اول و دوم، یعنی قول امامان اهل بیت (ع) و قول آن دسته از مفسران و محدثان اهل سنت که هماهنگ با امامان اهل بیت (ع) حرکت کرده‌اند، از دلایل مقبولی برخوردار است:

اولاً این قول هماهنگ با ظهور آیات قرآن، به خصوص آیه اکمال دین است؛ زیرا آیه اکمال دین ظهور دارد که آخرین آیه‌ای است که نازل شده و در روز نزولش، حادثه مهمی روی داده که دین خداوند به وسیله آن کامل شده و نعمت الهی بر مسلمانان تمام گشته است. بدون شک، تعیین رهبری الهی و معصوم برای استمرار هدایت امت اسلامی، دارای چنین خصوصیتی است.

ثانیاً چنان که گذشت، احادیث پیامبر ﷺ که امامان اهل بیت (ع) و شماری از صحابه آنها را نقل کرده‌اند، بیانگر نزول آیه مذکور در غدیر خم و درباره علی بن ابی طالب (ع) است.

ثالثاً احادیث خود امامان اهل بیت (ع) که قرآن شناسان واقعی می باشند، بیانگر آن است که آیه در غدیر و درباره ولایت علی (ع) نازل شده است.

رابعاً احادیث صحیح برخی از صحابه مانند ابوهریره و ابوسعید خدری نیز صراحت دارد که آیه مورد نظر، در غدیر خم و درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است. خامساً اکثر مفسران اهل سنت اعلام داشته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول آیه اکمال دین ۸۱ روز بیشتر در قید حیات نبوده‌اند (بغدادی صوفی، بی‌تا: ۴۶۴/۱ و ۴۶۵؛ فخر رازی، ۱۴۱۵: ۲۸۸/۴؛ آلوسی، بی‌تا: ۶۰/۶؛ قاسمی، ۱۳۹۸: ۴۹/۶؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۱۶/۳ و ۲۰). همچنین اکثر قریب به اتفاق مورخان اهل سنت در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دوازدهم ربیع الاول دانسته‌اند (ابن خیاط، ۱۴۱۴: ۵۸؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۱۸۵/۲؛ ذهبی، ۱۴۰۹: ۵۶۹/۲؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۴۴/۲؛ دیاربرکی، بی‌تا: ۱۶۶/۲؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۰/۴؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۵: ۱۶۵؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۱۵۲/۱) و ۸۱ روز یادشده، با نزول آیه در روز غدیر سازگار است نه با نزول آن در روز عرفه؛ چون از غدیر (هیجدهم ذی الحجه) تا دوازدهم ربیع الاول، ۸۱ روز است، در حالی که از روز عرفه تا دوازدهم ربیع الاول ۹۱ روز است، نه ۸۱ روز. بدین سان، نظر امامان اهل بیت علیهم السلام، نظری هماهنگ با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تاریخ صحیح است و هیچ ایرادی بر آن وارد نیست و همین گونه است قول آن دسته از مفسران و محدثان اهل سنت که دیدگاهی مانند دیدگاه امامان اهل بیت علیهم السلام برگزیده‌اند.

اما قول عمر بن خطاب که اکثر مفسران اهل سنت از آن پیروی نموده‌اند، ایرادهایی دارد که پذیرش آن را ناممکن می‌سازد؛ زیرا:

۱. نزول آیه اکمال دین در غدیر خم، هم در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است؛ بنابراین، سخن خلیفه که نظر شخصی او می‌باشد با حدیث پیامبر در تعارض است و در تعارض میان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سخن عمر بن خطاب، بدون هیچ تردیدی، حدیث صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقدم است.
۲. سخن عمر با روایات امامان اهل بیت علیهم السلام نیز در تعارض است و سخن امام معصوم علیه السلام بر قول صحابی مقدم است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امت سفارش کرده‌اند تا دین را از اهل بیت علیهم السلام دریافت کنند نه از صحابه: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي، أَهْلُ بَيْتِي...» (ترمذی، بی‌تا: ۳۲۹/۵؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۶۰/۲؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ۱۷۳/۱؛ زبیدی، بی‌تا: ۵۰۷/۱۰).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمله شرطیه «إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ» می‌آموزد که پیمودن راه هدایت، تنها در پرتو تمسک به قرآن و عترت میسر است و بس.

۳. روایت عمر دارای تعارض درونی نیز می‌باشد؛ زیرا جمع زیادی از مفسران اهل سنت گفته‌اند: آیه در روز عرفه نازل شده و روز عرفه هم‌زمان بوده با روز جمعه. در مقابل، گروه دیگری تنها نزول آیه را در روز عرفه نقل کرده و از هم‌زمان بودن روز عرفه با روز جمعه سخنی به میان نیاورده‌اند. این نشان می‌دهد تقارن روز عرفه با جمعه، از نگاه آنان مسلم نبوده است. علاوه بر این، شماری از مفسران نیز به صراحت در هم‌زمان بودن روز عرفه با روز جمعه تردید کرده‌اند؛ چنان که سفیان ثوری می‌گوید: تردید دارم که روز جمعه بوده یا نه (بخاری، بی‌تا: تفسیر سوره مائده، باب ۲). نسایی از قول عمر نقل کرده که آیه در شب جمعه (یعنی در روز پنجشنبه) نازل شده است (نسایی، ۱۳۴۸: ۲۵۱/۵). خطیب شربینی نیز هم‌زمان بودن روز نزول آیه با روز جمعه را تضعیف کرده است (شربینی، بی‌تا: ۳۵۳/۱ و ۳۵۴).

در نهایت، این تعارض، پایه‌های حدیث مذکور را سست نموده، آن را از ارزش ساقط می‌کند.

۴. روز نزول آیه اکمال دین به اعتقاد همه مسلمانان روز عید است. خود عمر نیز در پاسخ به سؤال مرد یهودی، عید بودن این روز را پذیرفته است و عید مسلمانان، عید قربان است، نه روز عرفه. از آن گذشته، اگر روایت نسایی را بپذیریم که معتقد است عرفه، روز پنجشنبه بوده، در این صورت، دیگر عیدی وجود نخواهد داشت و آیه قبل از عید نازل شده است. در صورتی که نزول آیه در روز عید، امری مسلم است (کورانی، ۱۴۲۲: ۳۵۳).

نیز از سخن مرد یهودی به دست می‌آید، روزی را که عمر روز نزول آیه می‌دانسته، عید نبوده و در آن روزگار، مسلمانان آن روز را عید نمی‌گرفته یا نمی‌دانسته‌اند؛ چرا که اگر مسلمانان آن روز را عید می‌گرفتند، معنا نداشت که آن یهودی بگوید: «اگر این آیه بر ما یهودیان نازل شده بود، روز نزول آن را عید می‌گرفتیم.»

اما اگر نظر امامان اهل بیت علیهم السلام را بپذیریم که نزول آیه را در غدیر خم دانسته‌اند، در این صورت، پاسخ مرد یهودی کاملاً روشن خواهد بود؛ زیرا از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اهل بیت علیهم‌السلام، روز غدیر، بزرگ‌ترین عید مسلمانان است (حویزی، بی‌تا: ۵۸۹/۱).

همچنین از سخن مرد یهودی استفاده می‌شود که روز نزول آیه باید عیدی مخصوص باشد، البته نه بدین سبب که زمان نزول آن روز جمعه یا روز عرفه بوده است، بلکه بدین سبب که آیه اکمال دین در این روز نازل شده و تحولات بزرگی در این روز روی داده است. بر اساس این، پیروان خلیفه و خلیفه دارند، به جز عید فطر و قربان و جمعه، روز دیگری را با عنوان «عید اکمال دین» گرامی بدارند.

۵. چنان که پیشتر اشاره شد، در قول خلیفه دوم تعارضی هست که آن را از ارزش ساقط نموده، پذیرش آن را ناممکن می‌سازد؛ زیرا اکثر مفسران اهل سنت گفته‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از نزول آیه اکمال دین، ۸۱ روز بیشتر زنده نبوده‌اند و اکثر مورخان و سیره‌نگاران اهل سنت در گذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در دوازدهم ربیع الاول^۱ از سال یازدهم هجری دانسته‌اند که این ۸۱ روز یادشده با نزول آیه در غدیر خم سازگار است نه با نزول آن در عرفه؛ چون از غدیر تا دوازدهم ربیع الاول ۸۱ روز است، حال آنکه از عرفه تا دوازدهم ربیع الاول ۹۱ روز می‌شود. بدین سان قول خلیفه دوم، نقد خود را به همراه دارد و فاقد ارزش علمی و تاریخی است.

۶. سخن عمر در مورد نزول آیه در روز عرفه، با سخن دو صحابی دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یعنی ابوهریره و ابوسعید خدری که نزول آیه را در غدیر خم دانسته‌اند نیز در تعارض است؛ چه سخن آن دو بر سخن خلیفه مقدم است، به خصوص اینکه عمر در این ماجرا ذی‌نفع است، چون اگر بپذیرد که آیه در غدیر خم و پس از نصب علی علیه‌السلام به امامت، نازل شده، مشروعیت خلافت او و دوستانش زیر سؤال خواهد رفت. در حالی که ابوهریره و ابوسعید خدری دو ناظر بی‌طرف‌اند، لذا سخن آنان بر سخن خلیفه مقدم است.

۷. سخن عمر با سخن صحابی دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی عبدالله بن عباس نیز تعارض دارد؛ چون عمر معتقد است آیه در روز عرفه که مقارن با روز جمعه بوده، نازل شده است، در حالی که ابن عباس معتقد است آیه در روز دوشنبه نازل شده است.

۱. مورخان شیعه امامیه در گذشت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در بیست و هشتم ماه صفر می‌دانند.

بیهقی از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز دوشنبه متولد شد، روز دوشنبه به نبوت برگزیده شد، روز دوشنبه از مکه خارج شد، روز دوشنبه مکه را فتح کرد، روز دوشنبه سوره مائده و آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» به او نازل شد و روز دوشنبه وفات نمود (بیهقی، ۱۴۰۵: ۲۳۳/۷؛ هبیمی، ۱۴۱۴: ۴۶۳/۱؛ ذهبی، ۱۴۰۹: ۵۶۸/۲؛ ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۲۷۷/۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۵/۲).

۸. نزول آیه اکمال دین در غدیر خم، قول مشترک میان فریقین است؛ چه تمام دانشمندان تشیع و جمع زیادی از دانشمندان اهل سنت، آن را پذیرفته‌اند، در حالی که نزول آیه در روز عرفه، از عقاید اختصاصی اهل سنت است و مشترکات مذاهب بر عقاید خاص یک مذهب مقدم است.

چنان که دیدیم، قول اصلی مفسران اهل سنت درباره نزول آیه اکمال دین در روز عرفه، دارای اشکالات متعددی است که هر پژوهشگر آگاه و منصف را از پذیرش آن باز می‌دارد و با رد این قول، نظر امامان اهل بیت علیهم‌السلام مبنی بر نزول آیه در روز غدیر، تثبیت می‌شود. مضافاً اینکه اگر کسی شأن نزول آیه را درباره ولایت علی علیه‌السلام نداند، برای آیه، شأن نزول مقبولی نخواهد یافت.

مدارا با مخالفان

تاکنون ثابت شد که آیه اکمال دین در حجة الوداع و در هیجدهم ذی‌حجه در غدیر خم نازل شده است. حال اگر از باب مدارا با مخالفان، فرض کنیم که آیه مورد نظر در روز عرفه نازل شده باشد، باز با مسئله امامت علی علیه‌السلام منافاتی نخواهد داشت؛ زیرا ممکن است آیه در روز عرفه و درباره امامت علی علیه‌السلام نازل شده باشد، اما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پی فرصت مناسبی بوده‌اند تا آیه را ابلاغ کنند، تا آنکه این شرایط در غدیر خم فراهم شد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این پیام الهی را به مسلمانان، ابلاغ کردند.

ضمن اینکه چنان که برخی از دانشمندان مسلمان گفته‌اند، احتمال دارد این آیه جزء آیاتی باشد که دو بار نازل شده است، یک بار در روز عرفه، و بار دیگر در غدیر خم (ابن جوزی، ۱۴۰۱: ۳۷).

بررسی الفاظ آیه اکمال دین

حال به اختصار برخی از الفاظ آیه اکمال دین را بررسی می‌کنیم تا از میان دیدگاههای مختلف، بیشتر با قول حق آشنا شویم.

«الیوم»

واژه «الیوم» در آیه مورد نظر دو بار به کار رفته است: ﴿الیوم یئس الذین کفروا...﴾ و ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾.

در این باره که مقصود از «الیوم» کدام روز است، دیدگاههای مختلفی وجود دارد، لکن عموم مفسران، واژه «الیوم» را روز نزول آیه دانسته‌اند و چنان که پیش از این گذشت، در بحث نزول آیه، دو قول مهم وجود دارد؛ قول امامان اهل بیت علیهم‌السلام و شماری از صحابه و مفسران اهل سنت که با امامان اهل بیت علیهم‌السلام هم عقیده‌اند و قول عمر که اکثر مفسران اهل سنت از آن پیروی کرده‌اند. از آنجا که قول عمر فاقد دلیل است و دلایل متعددی نیز بر رد آن وجود دارد و نیز از آنجا که قول امامان اهل بیت علیهم‌السلام، بدون ایراد و مؤید به دلایل متعددی است، نتیجه می‌گیریم که مقصود از کلمه «الیوم» روز غدیر است که طبق نظر اهل بیت علیهم‌السلام، آیه، در این روز نازل شده است. ضمن اینکه در روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام به صراحت آمده که مقصود از کلمه «الیوم»، روز غدیر است.

آنچه موجب شده بود تا کافران به نابودی اسلام امیدوار باشند، این بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرزند پسر نداشت تا ادامه‌دهنده راه آن حضرت باشد. به همین دلیل، دشمن گمان می‌کرد با درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه چیز تمام خواهد شد و اوضاع به گذشته باز خواهد گشت. اما وقتی در غدیر خم، مسئله رهبری امت اسلامی از رهبری فردی خارج شد و به صورت یک سیستم سیاسی منظم در آمد، کافران امید خود را از دست داده، دچار یأس و ناامیدی شدند. ﴿الیوم یئس الذین کفروا﴾ به همین معنا اشاره دارد.

امامت، تکمیل‌کننده دین

مفسران اهل سنت در ذیل ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾ با حالتی از حیرت، دچار تفرقه

شده و دیدگاههای مختلفی بیان داشته‌اند، به گونه‌ای که هر یک به طرح یک احتمال بسنده کرده و برای اثبات مدعای خود دلیلی اقامه نکرده‌اند. دلایل متعددی نیز وجود دارد که احتمالات آنان را از درجه اعتبار ساقط می‌کند. در مقابل، مفسران امامیه به نقل و پیروی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام، ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام را موجب اکمال دین دانسته‌اند (عیاشی، ۱۴۱۱: ۳۲۱/۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۶۲/۱؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۷۴/۳). این نظر مفسران امامیه، هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت (خطیب بغدادی، بی‌تا: ۲۹۰/۸)؛ زیرا چنان که گذشت، احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بیت علیهم‌السلام و نیز حدیث ابوهریره و ابوسعید خدری (همان)، صراحت دارد که آیه اکمال دین پس از نصب علی بن ابی طالب علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امامت و پیشوایی مسلمانان، در غدیر خم نازل شده است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز پس از نزول آیه فرمودند: «الله أكبر علی إكمال الدین و إتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب من بعدی» (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۲۰۰/۱؛ خوارزمی، بی‌تا: ۱۳۵؛ جوینی، ۱۳۹۸: ۷۲/۱؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۷۴/۳). در واقع، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ولایت علی علیه‌السلام را موجب اکمال دین دانسته‌اند.

امامت سیستم سیاسی اسلام

اقدام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیث غدیر و دیگر احادیثی که از آن حضرت درباره امامت بر جای مانده، به وضوح بیانگر آن است که نظام امامت، سیستم سیاسی اسلام برای اداره جامعه اسلامی است. اگر کسی نظام امامت را نپذیرد، از دیدگاه او اسلام نظام سیاسی‌ای که ریشه در قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته باشد، نخواهد داشت و بدون تردید، دینی که نظام سیاسی روشن و شناخته‌شده‌ای برای اداره جامعه اسلامی و انسانی نداشته باشد، دینی ناقص است. چگونه می‌توان پذیرفت که کمترین مکتهای سیاسی - اجتماعی و بشری برای اداره جامعه، نظریه‌های سیاسی متعددی داشته باشند، اما دین جاودان و باعظمتی مانند اسلام، نظام سیاسی شناخته‌شده‌ای نداشته باشد؟! در حالی که قرآن کریم به صراحت اعلام می‌کند، اسلام دین کاملی است: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...﴾ پس باید اسلام دارای یک نظام سیاسی باشد و نظام سیاسی اسلام، منحصرأ نظام امامت است.

اتمام نعمت

مفسران امامیه به پیروی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام به اتفاق معتقدند، مقصود از اتمام نعمت در آیه اکمال دین، نعمت ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است (قمی، ۱۴۰۴: ۱۶۲/۱؛ عیاشی، ۱۴۱۱: ۳۲۱/۱ و ۳۲۲؛ کوفی، ۱۴۱۲: ۲۱۷/۱-۲۲۱).

امامت، اصلی از اصول دین

از نظر متکلمان امامیه، آیه اکمال دین از دلایلی است که نشان می‌دهد، امامت اصلی از اصول دین است.

چنان که در حدیث صحیح ابوهریره گذشت، آیه اکمال دین در روز غدیر خم، پس از نصّ غدیر و نصب علی بن ابی طالب علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امامت و پیشوایی مسلمانان نازل شده است. نیز چنان که در حدیث ابوسعید خدری آمد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از قرائت آیه اکمال دین فرمود: «الله أكبر علی إكمال الدین و إتمام النعمة و رضا الربّ برسالتی و الولاية لعلیّ (من بعدی)» (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۲۰۰/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷: ۲۳۳/۴۲ و ۲۳۴ و ۲۳۷؛ ابن جوزی، ۱۴۰۱: ۳۶).

نزول آیه اکمال دین پس از نصب علی علیه‌السلام به امامت و سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از نزول آیه به وضوح بیانگر آن است که دین خداوند با ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام کامل شده است؛ از این رو، به اعتقاد ما، مسئله‌ای که در مرتبه‌ای از اهمیت قرار دارد که دین خدا با آن کامل می‌شود، باید جزء اصول دین باشد نه فروع آن.

روایات مرگ جاهلی

دلیل دیگری که نشان می‌دهد امامت، اصلی از اصول دین است، روایات مرگ جاهلی است که بیان می‌دارد هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. این روایات را که جمعی از بزرگان صحابه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند، در منابع معتبر فریقین با سندهای متعدد صحیح، موجود است.

این روایات نشان می‌دهد، در هر زمانی برای آحاد جامعه اسلامی، امامی هست که شناخت او عین دین و عدم شناخت او، عین جاهلیت است. تفتازانی با ذکر سند به نقل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده است:

«من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات میتة جاهلیة» (تفتازانی، ۱۴۰۴: ۲۳۹/۵)؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود:

«من مات بغير إمام، مات میتة جاهلیة...» (طیالسی، بی تا: ۲۵۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۲۲۴/۵؛ ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۴۴۶/۳؛ ابن حبان، ۱۴۰۷: ۴۹/۷؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۲۲۳/۵)؛ هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

احمد بن حنبل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود:

«من مات بغير إمام، مات میتة جاهلیة» (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۹۶/۴؛ اصفهانی، ۱۴۰۹: ۲۲۴/۳؛ با تصریح به صحت حدیث: طبرانی، ۱۴۰۴: ۳۸۸/۱۹؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۳۹۳/۵)؛ هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

وی در نقل دیگری آورده است:

«من مات و لیس فی عنقه بیعة، مات میتة جاهلیة» (مسلم، ۱۳۹۸: کتاب الاماره، ح ۵۸؛ بیهقی، بی تا: ۱۵۶/۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۰۲/۲؛ البانی، ۱۴۱۵: ۷۱۵/۲)؛ هر کس بمیرد و بیعت امامی را بر گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

نافع از عمر بن خطاب و او از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود:

«من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة» (ابن حزم، بی تا: ۳۵۹/۹)؛ هر کس بمیرد و بیعت امامی را به گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

بخاری با ذکر سند از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود:

«من خرج من السلطان شيراً مات میتة جاهلیة» (بخاری، بی تا: ۵۹/۹)؛ هر کس به اندازه یک وجب از زمامدار فاصله گیرد و بمیرد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

این روایات، گاه بدون هیچ تفاوتی و گاه با تفاوتی اندک در منابع شیعه نیز آمده است. دانشمندان شیعه، روایات فوق را هم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و هم از امامان اهل بیت علیهم‌السلام با سندهای صحیح نقل کرده‌اند. شیخ صدوق از امام حسن عسکری علیه‌السلام و ایشان از پدرانش چنین نقل می‌کند:

«من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات میتة جاهلیة» (شیخ صدوق، ۱۴۰۵: ۴۰۹/۲)؛

مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳۱/۳۲)؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

برقی در محاسن از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ» (برقی، ۱۴۱۶: ۱/۱۷۶)؛ زمین جز با وجود امام به سامان نمی‌رسد و هر کس از دنیا برود و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

به دلالت احادیث یادشده، در هر زمانی برای جامعه اسلامی امامی وجود دارد که هر کس بمیرد و تحت رهبری او نباشد، مرگش از نوع مرگ جاهلی است؛ یعنی گویا اسلام را به درستی درک نکرده و در حال انحراف از دنیا رفته است؛ از این رو، آحاد جامعه اسلامی وظیفه دارند این امام را بشناسند و از وی پیروی کنند.

پر واضح است که مقصود از امام مورد نظر در این روایات، یقیناً افرادی چون حاکمان اموی و عباسی نیست؛ زیرا آنان حاکمان ظلم و جورند و قرآن کریم مؤمنان و مسلمانان را از نزدیک شدن به آنان بر حذر داشته است:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (هود/۱۱۳)؛ به کسانی که ستم کرده‌اند، نگرانید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد.

افزون بر آیه فوق، حافظان حدیث از اهل سنت، از طریق شماری از بزرگان

صحابه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، احادیث صحیحی نقل کرده‌اند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند:

به زودی پس از من پیشوایانی خواهند آمد که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند، آن را از معنویت تهی ساخته، می‌میرانند: «ستكون عليكم أئمة يمتنون الصلاة...» (بخاری، ۱۳۹۸: کتاب مساجد، ح ۲۳۸؛ ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۵/۱۶۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۵۱/۲)؛ کارهای زشت و منکر را می‌شناسند و با این همه، آن را مرتکب می‌شوند: «ستكون أمراء يعرفون وينكرون...» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۵/۷۹۳)؛ از سنت من هدایت نمی‌جویند و به دستورهای من عمل نمی‌کنند: «أمراء يكونون من بعدى لا يهتدون بهدای و لا يستنون بسنتی...» (منذری، ۱۳۸۸: ۳/۱۹۴؛ حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۱/۷۹؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۵/۱۶۹).

به فرموده رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینان افراد فاسقی هستند که شایستگی لازم برای امام جماعت شدن را ندارند؛ لذا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره آنان به اصحاب فرمود:

نمازهایتان را در وقتشان انجام دهید و نماز با آنان را نافله حساب کنید: «... فصلوا الصلاة لوقتها واجعلوا صلاتكم معهم نافلة» (مسلم، ۱۳۹۸: کتاب مساجد، ح ۲۳۹؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۱/۸۱؛ ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۵/۱۶۹).

نیز فرمود:

نمازهای واجبتان را در خانه‌هایتان در وقت آن بخوانید و نمازهای نافله را به آنان اقتدا کنید: «فصلوا فی بیوتکم للوقت الذی تعرفون ثم صلوا معهم واجعلوها سبحة أی نافلة» (بیهقی، بی‌تا: ۶/۳۶۹).

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را افرادی بدعت‌گذار و منافق می‌داند و می‌فرماید:

وقتی سخن می‌گویند، اندرزه‌های حکیمانه بر زبان می‌رانند... و در همان حال، قلبهایشان بدبوتر از مردار است: «ستكون عليكم أمراء من بعدى يعطون بالحكمة علی منابر... و قلوبهم أنتن من الجیف» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۵/۴۲۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۹/۱۶۰). نماز را به تأخیر می‌اندازند و افرادی بدعت‌گذارند: «يؤخرون الصلاة عن مواقيتها و يحدثون البدعة...» (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۱/۴۹۹؛ بیهقی، بی‌تا: ۳/۱۷۷ و ۱۸۲).

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنان را افرادی دروغگو و ستمگر دانسته، می‌فرماید:

به زودی پس از من فرمانروایانی خواهند آمد. هر کس آنان را در دروغشان تصدیق نماید و بر ظلمشان یاری کند، از من نیست و من از او نیستم و در حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد. ولی کسی که از یاری و تصدیق آنان خودداری کند، او از من است و من از او هستم و در حوض کوثر بر من وارد خواهد شد: «إنه سيكون بعدى أمراء فمن دخل عليهم فصلدّتهم بكدبهم و أعانهم علی ظلمهم، فليس منى و لست منه، و لن یرد علیّ الحوض و من لم یصلدّتهم بكدبهم و لم یعنهم علی ظلمهم فهو منى و أنا منه و هو وارد علیّ الحوض» (ترمذی، السنن: ۳/۳۵۸؛ منذری، ۱۳۸۸: ۳/۱۹۵؛ خطیب بغدادی، بی‌تا: ۵/۳۶۲؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۹/۱۳۴؛ طحاوی، ۱۳۳۳: ۲/۱۳۶).

نیز در سخنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

اگر از آنان پیروی کنید، شما را وارد آتش خواهند کرد و اگر از آنان سرپیچی

کنید، شما را خواهند کشت: «يكون عليكم أمراء إن أطمعتموهم أدخلوكم النار و إن عصيتموهم قتلوكم» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۴۲۹/۵).

پیامبر ﷺ فرمود:

بدانید، به زودی میان قرآن و سلطان جدایی خواهد افتاد، پس با کتاب خدا باشید و از آن جدا نشوید...: «ألا إن الكتاب و السلطان ليفترقان فلاتفارقوا الكتاب...» (همان).

رسول خدا ﷺ فرمانروایان اموی و عباسی را افرادی سفیه و بدتر از مجوس دانسته، خطاب به کعب بن عجره فرمودند:

در پناه خدا باشی ای کعب بن عجره از حکومت نادانها...: «أعاذك الله يا كعب بن عجرة من إمارة السفهاء...» (حاکم نیشابوری، بی تا: ۷۹/۱؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۴۴۵/۵؛ منذری، ۱۳۸۸: ۹۴/۳).

ابن عباس نیز از پیامبر ﷺ نقل می کند که فرمود: «يكون عليكم أمراء هم شرّ من المجوس» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۴۲۴/۵؛ با تصریح به صحت حدیث).

به اعتقاد ما تعبیری چون: «سیکون بعدی»، «سیکون أمراء من بعدی»، «أمراء یكونون من بعدی» و... که در تمامی این روایات به چشم می خورد، علاوه بر حاکمان اموی که دانشمندان اهل سنت آنان را مصداق روایات مذکور می دانند (نووی، بی تا: ۱۵۴/۵)، حاکمان قبل از دودمان اموی را نیز شامل می شود و رسول خدا ﷺ با این بیانات از آنان سلب مشروعیت نموده و آنان را عناصری بیگانه با اسلام و کتاب خدا معرفی کرده اند که نه تنها خودشان از رحمت خدا به دور و اهل جهنم اند، بلکه کسانی که متمایل به آنان باشند و تصدیق و یاریشان کنند نیز اهل جهنم اند؛ بدین ترتیب، حاکمان یادشده را به هیچ روی نمی توان مصداق امامان در «روایات مرگ جاهلی» دانست، بلکه لحن روایاتی که مرگ بدون امام را مرگ جاهلی می داند، نشان می دهد که امام مورد نظر این روایات، یک فرد معمولی نیست، بلکه یک شخصیت برجسته الهی، دینی و معنوی است. جالب توجه اینکه در این باب، روایات دیگری نیز وجود دارد که روایات مرگ جاهلی را تفسیر می کند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. ابن عمر از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود:

ای علی! هر کس بمیرد، در حالی که تو را دشمن داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است: «من مات و هو یبغضک یا علی! مات میتة جاهلیة» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۱۶۲/۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ح ۱۳۵۴۹؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ۶۱۱/۱۱).

۲. ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل می کند که خطاب به علی (رضی الله عنه) فرمود:

هر کس با تو دشمنی ورزد، خداوند او را به مرگ جاهلی می میراند: «و من أبغضك أماته الله میتة الجاهلیة» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۶۰۷/۱۱).

دو حدیث فوق و احادیث دیگری از این دست نشان می دهد، مقصود از امامی که هر کس بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده، همانا امام علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) است که هر کس بمیرد و دشمنی او را در دل داشته باشد، مرگ او مرگ جاهلی است. محدثان اهل سنت به جز روایات فوق، احادیث دیگری نیز نقل کرده اند که درباره همه اهل بیت پیامبر ﷺ است؛ از جمله:

۱. ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود:

«... فلو أن رجلاً صَفَنَ بَيْنَ الرِّكْنِ وَ المَقَامِ وَ صَلَّى وَ صَامَ ثَمَّ مات وَ هو مبغض لآل بیت محمد ﷺ دخل النار» (طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۴۲/۱۱؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۲۷۲/۹)؛ ... اگر مردی میان رکن و مقام توقف کند و تا پایان عمر نماز بخواند و روزه بدارد، اما بغض اهل بیت پیامبر ﷺ را در دل داشته باشد، (عبادات او سودی نبخشیده) وارد جهنم می شود.

۲. حسن بن علی (رضی الله عنه) از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود:

«الزموا مودتنا أهل البيت، فإنه من لقي الله ﷻ وَ هو يودتنا دخل الجنة بشفاعتنا، والذى نفسى بيده! لا ينفَعُ عبداً عمله إلا بمعرفة حقنا» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۲۷۲/۹)؛ ... سوگند به آنکه جانم در دست اوست، عمل هیچ بنده ای به او سود نمی رساند، مگر در صورتی که حق ما را به درستی بشناسد.

۳. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «أيتها الناس من أبغضنا أهل البيت حشره الله يوم القيامة يهودياً» فقلت: يا رسول الله! و إن صام و صلی؟ قال: «و إن صام و صلی و زعم أنه مسلم...» (همان: ۲۷۳)؛ ای مردم! هر کس با ما اهل بیت دشمنی ورزد، خداوند او را در روز قیامت یهودی محشور خواهد

نمود. گفتیم: ای رسول خدا! حتی اگر روزه بدارد و نماز بخواند؟ فرمود: بله، حتی اگر روزه بدارد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است....

چنان که می‌بینید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روایات فوق، پذیرش عبادات مردم مسلمان را مشروط به داشتن محبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و شناخت حق الهی آنان کرده‌اند، به گونه‌ای که اگر کسی تمام عمر خود را در کنار کعبه و در میان رکن و مقام، خدا را عبادت کند، اما فاقد شرط یادشده باشد، عبادتش به او سودی نخواهد بخشید. این امر بیانگر اهمیت فوق‌العاده شناخت حق الهی اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یعنی مسئله امامت آنان است.

نتیجه

چنان که دیدیم، در قرآن کریم و سنت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد مسئله امامت جزء اصول دین است، نه فروع آن. خداوند در آیه اکمال دین، ابلاغ امامت علی عَلِيًّا از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را موجب کامل شدن دین و تمام شدن نعمت بر امت اسلامی معرفی می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در روایات مرگ جاهلی، مرگ بدون امام را مرگ جاهلی معرفی نموده و شرط قبولی عبادات امت اسلامی را محبت و شناخت حق الهی اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یعنی مسئله امامت آنان، قرار داده است.

متکلمان شیعه امامیه معتقدند، امامتی که دارای این همه اهمیت است، به گونه‌ای که دین به وسیله آن کامل می‌شود و نعمت خداوند به وسیله امامت بر بندگان تمام می‌شود و خداوند اسلام را در صورتی به عنوان آیین مسلمانان مورد پسند قرار می‌دهد که امامت جزء آن باشد^۱ و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرگ بدون شناخت امام را برابر با مرگ جاهلی می‌داند و محبت و دوست داشتن امام و شناختن حق الهی او را شرط قبولی اعمال و عبادات مسلمانان اعلام می‌کند، باید جزء اصول دین باشد، نه فروع آن.

۱. «... و رضیت لكم الإسلام دیناً» (مائده / ۳).

کتاب‌شناسی

۱. آلوسی، روح المعانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۰ ق.
۳. ابن جوزی، سبط، المنتظم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۴. همو، تذکرة الخواص، بیروت، مؤسسه اهل البیت، ۱۴۰۱ ق.
۵. همو، زاد المسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
۶. ابن حبان، صحیح ابن حبان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق.
۷. ابن حجر، فتح الباری، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.
۸. ابن حزم، المحلی، بیروت، دار الآفاق، بی‌تا.
۹. ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. همو، المناقب، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۱. ابن خیاط، خلیفه، تاریخ خلیفه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. ابن قتیبه، المعارف، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۵ ق.
۱۴. ابن کثیر، البدایة و النهایه، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۹۶۶ م.
۱۵. همو، تفسیر ابن کثیر، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۷ ق.
۱۶. ابن مغزلی، المناقب، تهران، اسلامیه، ۱۴۰۲ ق.
۱۷. ابن هشام، سیره ابن هشام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۸. ابوالسعود، محمد بن محمد العماری، تفسیر ابی‌السعود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۹. ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.
۲۰. اصفهانی، ابونعیم، حلیة الاولیاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ق.
۲۱. البانی، ناصرالدین، السلسله الصحیحه، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۱۵ ق.
۲۲. بحرانی، سیدهاشم، تفسیر البرهان، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. بخاری، محمد اسماعیل، التاریخ الکبیر، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
۲۴. همو، الصحیح، بیروت، دار الجیل، بی‌تا.
۲۵. برقی، المحاسن، قم، مجمع جهانی اهل البیت، ۱۴۱۶ ق.
۲۶. بغدادی صوفی، علی بن محمد، تفسیر خازن، بغداد، مکتبه المثنی، بی‌تا.
۲۷. بغوی، معالم التنزیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ ق.
۲۸. بلاذری، انساب الاشراف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
۲۹. بیضاوی، تفسیر البیضاوی، بیروت، دار الرشید، ۱۴۲۱ ق.
۳۰. بیهقی، دلائل النبوه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۳۱. همو، سنن بیهقی، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
۳۲. ترمذی، محمد بن عیسی، السنن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۳۳. همو، نوادر الاصول، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۳۴. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، قم، شریف رضی، ۱۴۰۴ ق.
۳۵. ثعالبی، الجواهر الحسان، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۱۷ ق.

۳۶. جوینی، فرائد السمطین، بیروت، مؤسسه محمودی، ۱۳۹۸ ق.
۳۷. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۳۸. حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا.
۳۹. حلبی، علی بن برهان‌الدین، السیرة الحلبیه، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۴۰. حویزی، تفسیر نور الثقلین، قم، علمیه، بی تا.
۴۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۴۲. خوارزمی، المناقب، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۴۳. دیاربکری، تاریخ الخمیس، بیروت، دار صادر، بی تا.
۴۴. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، قاهره، ۱۹۶۰ م.
۴۵. ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۹ ق.
۴۶. رشید رضا، تفسیر المنار، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۴۷. زبیدی، اتحاف السادة المتقین، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۴۸. زمخشری، الکشاف، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۴۹. سمهودی، جواهر العقدين، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۵۰. سیوطی، عبدالرحمن جلال‌الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، المكتبة الثقافیه، ۱۹۷۳ م.
۵۱. همو، الدرر المثنور، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۵۲. شربینی، السراج المنیر، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۵۳. شوکانی، فتح القدير، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۵۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق.
۵۵. همو، معانی الاخبار، تهران، اسلامیه، بی تا.
۵۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ ق.
۵۷. طبرانی، المعجم الكبير، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۵۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۵ ق.
۵۹. طبری، ابن جریر، تاریخ الطبری، بیروت، بی تا، بی تا.
۶۰. همو، تفسیر الطبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
۶۱. همو، تهذیب الآثار، مسند امام علی (علیه السلام)، قاهره، بی تا.
۶۲. طحطاوی، مشکل الآثار، بیروت، دار صادر، ۱۳۳۳ ق.
۶۳. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴ ق.
۶۴. همو، التبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶۵. طیلالی، ابوداود، المسند، بی جا، دار المعرفه، بی تا.
۶۶. عیاشی، تفسیر العیاشی، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۱ ق.
۶۷. فخر رازی، التفسیر الكبير، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ق.
۶۸. فیض کاشانی، محمد بن محسن، التفسیر الصافی، بی جا، دار المرتضی للنشر، بی تا.
۶۹. قاسمی، محاسن التأویل، بیروت، دار الفکر، ۱۳۹۸ ق.
۷۰. قرطبی، تفسیر قرطبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۵ م.
۷۱. قرمانی، احمد، اخبار الدول، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۲ ق.

۷۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۷۳. کاندهلوی، محمدیوسف، حیاة الصحابه، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۷۴. کورانی، علی، آیات التغدير، قم، ستاره، ۱۴۲۲ ق.
۷۵. کوفی، ابن فرات، تفسیر ابن فرات کوفی، بیروت، مؤسسه نعمان، ۱۴۱۲ ق.
۷۶. متقی هندی، کنز العمال، بیروت، نشر الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۷۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۷۸. مسعودی، اثبات الوصیه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹ ق.
۷۹. همو، مروج الذهب، بیروت، الشركة العالمیه للكتاب، ۱۹۸۹ م.
۸۰. مسلم، الصحیح، بیروت، دار الفکر، ۱۳۹۸ ق.
۸۱. منذری، الترغیب و الترهیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۸ ق.
۸۲. نسایی، السنن، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ ق.
۸۳. نووی، شرح صحیح مسلم، بی تا.
۸۴. هیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۸۵. یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۳ ق.